

# دلبند

تونی موریسون

مرجان مثنوی

## دل‌بند

### اثر تونی موريسون

تونپ موريسون استاد علوم انسانی در دانشگاه رابرت إف. گوہين<sup>۱۸</sup> و استاد بازنشسته دانشگاه پرينستون است. او برنده جايزه هيأت ملی متقدان کتاب<sup>۱۹</sup> و جايزه پوليتزر می‌باشد. در سال ۱۹۹۳ برنده جايزه نوبل در رشته ادبيات شد. او در راکلند کالتی<sup>۲۰</sup> در ایالت نیویورک و پرينستون<sup>۲۱</sup> در ایالت نیوجرسی زندگی می‌کند.

---

<sup>۱۸</sup> Robert F. Goheen  
<sup>۱۹</sup> National Book Critics Circle  
<sup>۲۰</sup> Rockland County  
<sup>۲۱</sup> Princeton

## پیش گفتار

در سال ۱۹۸۳ من کار خود را از دست دادم - یا به نوعی آن را رها کردم. یا این یا آن، یا شاید هر دو. در هر صورت، برای مدتی به صورت نیمه وقت کار می‌کردم، هفته‌ای یک روز به دفتر نشریه می‌آمدم تا جلسات تلفنی و مکاتبه‌ای را ترتیب دهم و این بخشی از کار ویرایش پیش نویس ها بود که در خانه انجام می‌شد.

ترک کردن کار به دو دلیل خوب بود. اول، من چهار رمان نوشتم و مشخصاً در نظر همه کار اصلی من نویسندگی بود. تردید در اولویت‌ها یعنی اینکه چگونه می‌توان همزمان ویرایش کرد و نوشت، برای من هم عجیب بود و هم قابل پیش‌بینی؛ مانند این بود که بگوییم «چطور می‌توان همزمان آموزش داد و خلاقیت داشت؟» «چگونه یک نقاش یا مجسمه ساز یا بازیگر می‌تواند کار خودش را بکند و دیگران را هم راهنمایی کند؟» ولی در نظر خیلی‌ها این ترکیب ویرایش و نویسندگی متضاد بود. دلیل دوم کمتر ابهام داشت. کتاب‌هایی که ویرایش کرده بودم پول زیادی در نمی‌آورد حتی آن‌زمان که «پول زیاد» به معنای امروز نبود. فهرست من برایم دیدنی بود: نویسندگانی با استعداد تکان دهنده (تونی کید بامبارا<sup>۳۱</sup>، جون جوردن<sup>۳۲</sup>، گیل جونز<sup>۳۳</sup>، لوسیل کلیفتون<sup>۳۴</sup>، هنری دواماس<sup>۳۵</sup>، لئون

---

<sup>۳۱</sup> Tny Cade Bambara

<sup>۳۲</sup> June Jordan

<sup>۳۳</sup> Gayle Jones

فارست<sup>۳۶</sup>؛ محقیقینی با ایده‌های نو و تحقیقی همه جانبه (شن فان از ویلیام هیتون<sup>۳۷</sup>، آنها پیش از کلمبوس آمدند از ایوان فان سرتیما<sup>۳۸</sup>، عدالت جنسی از کارن دیکراو<sup>۳۹</sup>، غرب و مانقی ما از چینویزو<sup>۴۰</sup>)؛ شخصیت‌های اجتماعی که مشتاق بودند کاری ثبت کنند (آنجلا دیویس، محمد علی، هوی نیوتن). و وقتی که کتابی بود که من فکر می‌کردم باید انجام شود، یک نویسنده پیدا می‌کردم تا آنرا بنویسد. اشتیاق من، که با بعضی به اشتراک گذاشته شده بود، توسط سایرین خاموش شد، و ارقام فروش بی‌تفاوتی را منعکس کرد. ممکن است در این مورد در اشتباه باشم ولی حتی در اواخر دهه هفتاد، دستیابی به نویسندگانی که مطمئناً پر فروش بودند بالاتر از ویرایش پیش نویس‌ها یا حمایت از نویسندگان در حال ظهور یا قدیمی از طریق کارشان بود. همین بس که بگوییم، من خود را متقاعد کردم که دیگر وقت آن است که خودم مثل یک نویسنده بالغ عمل کنم: حق تألیف را کنار بگذارم و فقط بنویسم. نمی‌دانم این فکر از کدام کتاب مصور بیرون آمد، ولی من آن را قاپیدم.

چند روز بعد از آخرین روز کاریم، جلوی خانه‌ام روی اسکله نشسته بودم و به رودخانه هودسون زل زده بودم، بجای آرامشی که انتظار داشتم نوعی اضطراب داشت در من ایجاد می‌شد. به سراغ فهرست حیطة

<sup>۳۴</sup> Lucile Clifton  
<sup>۳۵</sup> Henry Dumas  
<sup>۳۶</sup> Leon Forrest  
<sup>۳۷</sup> William Hinton's *Shen Fan*  
<sup>۳۸</sup> Ivan Van Sertima's *They Came Before Columbus*  
<sup>۳۹</sup> Karen DeCrow's *Sexist Justice*  
<sup>۴۰</sup> Chinweizu's *The West and the Rest of Us*

مشکلاتم رفتم و چیزی جدید و آزار دهنده پیدا نکردم. نمی‌توانستم درک کنم چه چیزی آنقدر غیر منتظره در روزی به آن خوبی و در حال نگاه کردن به رودی به آن آرامی، دردسر ساز شده بود. من هیچ برنامه کاری نداشتم و اگر تلفن زنگ می‌زد نمی‌توانستم بشنوم. من صدای قلبم و فکرم را می‌شنیدم که در سینه‌ام مثل یک کره اسب پایکوبی می‌کرد. به خانه برگشتم تا این هراس یا حتی وحشت را بررسی کنم. من می‌دانستم ترس چگونه احساسی است؛ این متفاوت بود. بعد آن احساس مرا بخود آورد: من شاد بودم، به نوعی آزاد بودم که قبلاً هرگز نبودم، هرگز. این عجیب ترین احساس بود. نه وجد بود و نه رضایت، نه یک افراط در لذت یا کمال یک سرخوشی خالص تر بود، یک انتظار سرکش با اطمینان. دلبنده وارد شد.

الان فکر می‌کنم که شوک آزاد سازی بود که افکار مرا به این سمت کشاند که «آزاد» احتمالاً برای یک زن چه معنایی دارد. در دهه هشتاد، این موضوع هنوز دستخوش آشفتگی بود: دستمزد برابر، رفتار برابر، دسترسی به تخصص، مدارس ... و حق انتخاب بدون برچسب. ازدواج کردن یا نکردن. بچه داشتن یا نداشتن. این افکار به طور غیر قابل اجتناب مرا به سمت تاریخی متفاوت از زنان سیاهپوست در کشورم سوق داد - تاریخی که در آن ازدواج نفی شده، غیر ممکن، یا غیر قانونی بود؛ که در آن به دنیا آوردن بچه خواسته شده بود ولی «داشتن» آنها، مسئول آنها بودن - به عبارت دیگر ولی آنها بودن - به اندازه آزادی غیر ممکن بود. ادعای ولی